

* تفسیر سوره مائده، جلسه ۵۰ *

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهرين»
«وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَأَنبَأْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى
وَنُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۴۶) وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ
اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷) وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ
الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ
بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخذَرَهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹) أ فَحُكِّمِ الْجَاهِلِيَّةِ
يَبْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۵۰)

انبیاء همه همدیگر را تصدیق می کنند

نکته‌ای که در این دسته آیات مشاهده می‌شود از آیه‌ی ۵۱ می‌خواهد بگوید که ولاء این یهودی‌ها و نصاری را شما قبول نکنید تا بحث ولایت را اثبات نکند. این‌ها خودشان اولیاء خود هستند. بعداً معلوم می‌شود که یهودی‌ها نسبت به خودشان و مسیحی‌ها نسبت به خودشان، منتها قبل از این نشان می‌دهد که این مسیر یک مسیر واحدی است. نه این که ما داریم می‌گوییم شما این یهودی‌ها را قبول نکنید این مسیحی‌ها را قبول نکنید، نه این که ما این شرایع را قبول نداریم! مسئله این نیست. ما سراسر این ده آیه تصدیق را می‌بینیم عیسی موسی را تصدیق می‌کند. کتاب او را تصدیق می‌کند. آیه‌ی ۴۶ را که شما می‌بینید می‌گوید این‌ها قافیه هستند؛ یعنی شما به صورت قافیه‌وار این غزل انبیاء را می‌بینید که همه‌ی آن‌ها قافیه هستند و یک چیز را دارند تکرار می‌کنند. شما می‌بینید آیه‌ی ۴۶ دارد این نکته را می‌گوید که عیسی می‌آید تصدیق کند. انجیل

او هم مصدق است. یعنی هم خود او مصدق است هم انجیل او مصدق است. بعد از آن هم طبیعتاً «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»؛ اهل انجیل به کتاب خود حکم کنند. بعد از آن برمی گردد و به پیغمبر می گوید: بین آن‌ها تو حکم کن! لذا یک در هم تنیدگی بین این آیات حس می‌کنید که گاهی این آیات مفسران را به سمت نسخ برده است. مثلاً گفته‌اند، آیه‌ی ۴۸ ناسخ آیه‌ی ۴۷ است. «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»؛ اهل انجیل به کتاب خود حکم کنند، در آیه‌ی ۴۸ گفته است: «وَأَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ بین آن‌ها با قرآن حکم کن. گفته‌اند این ناسخ آن است، در صورتی که فضا اصلاً این نیست! بحث این است که یک جریانی حرکت کرده به اسم جریان انبیاء و در این حرکت اصلی خودشان، همه دارند همدیگر را تصدیق می‌کنند. خودشان همدیگر را تصدیق می‌کنند کتبشان کتب همدیگر را تصدیق می‌کنند. در این بحث که وارد شوید این آیه را می‌فهمید که گفته ولای این‌ها را قبول نکن! شما با این‌ها ولاء نبندید. حال این‌ها که آیا ولاء نصرت است؟ ولاء مودت است؟ ولاء قیادت و سرپرستی است؟ کدام یک از این ولاءها است؟ رسیدیم به آیه‌ی ۴۵: «... فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ»

در آیه‌ی شورا داشتیم که: «إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» (شوری: ۳۹). مؤمن اینطور نیست که نگاه کند ببیند دارند چه بلایی سر او می‌آورند. مؤمن کسی است که اهل انتقام است. در آیه‌ی بعد از آن هم داریم که «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» ص ۴۸۷ است آیه ۳۹ در صفات مؤمنین می‌گوید. «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَجِزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ کسانی هستند که وقتی بغی به آن‌ها می‌رسد، اهل انتصار و انتقام هستند. البته جزاء سیئه اندازه‌ی خود آن است.

همیشه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) مطلب عدل گفته می‌شود و حتی تذکر هم داده می‌شود، اما این عدل اینطور نیست که این توقع را از آدم‌ها داشته باشیم که حتماً باید اهل عفو و صفح باشند تا به آن جایی که عفو و صفح می‌ارزد. عفو و صفح صرفاً یک کرامت اخلاقی

است. اگر کسی حقوق خود را مطالبه کرد و مثلاً وقتی این چک رفت پشت بانه، او هم ایستاد و پول خود را گرفت. کسی نمی‌تواند به این ایرادی بگیرد. این آیه تصریح دارد: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَجِزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» حالا این آیه را دو نوع می‌شود خواند یکی این که جزاء سیئه، یک سیئه‌ای به اندازه‌ی خود آن است. بعد هم دارد که: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» معلوم است که دقیقاً آیه دارد پرواز می‌کند. کسی که عفو بکند و کار را اصلاح کند «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». یک موقعی است که یک بار آدم می‌رود که چک را بگیرد یک موقعی هم است که آدم می‌رود که مشکل یک شخص را حل کند؛ یعنی می‌رود و شخص را سرکار می‌گذارد. حالا این قسمت آیه که «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» اگر به قسمت قبل آن توجه کنید انگار که مصححی می‌گذارد بر کرامت‌های اخلاقی و این که خدا ظالم را دوست ندارد؛ یعنی در فضای کرامت اخلاقی اگر غیر از این باشد ظلم است. برای همین این آیه‌ی «وَجِزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» را یک طور دیگر هم ترجمه کردند و آن این است که کسی یک سیئه‌ای را انجام دهد یک سیئه‌ای هم نصیب او می‌شود، پس گاهی جمله‌نشایی است به این معنا که جزای یک سیئه‌ای سیئه‌ای مثل او باید باشد و گاهی جمله خبری است و به معنای این که کسی در مقابل یک سیئه‌ای جزا بدهد، یک سیئه هم نصیب او می‌شود.

نباید توقع کرامت اخلاقی از کسی داشت

(سؤال) مصحح پیدا کردند برای این که اینطور آن را معنا کنند. اگرچه دور از ذهن است به دلیل این که گفته «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و این عفو و صفح همیشه هست، حتی در فضای اقتصادی می‌گویند «فَنظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» (بقره: ۲۸۰)؛ اگر ندارد قرض خود را بدهد یک مهلتی به او بدهید تا بدهد. بعد از آن دارد که: «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ یعنی اگر کلاً ندارد که بدهد اگر ببخشید این برای شما هم بهتر است. بعد برای این که بگوید در فضای عدل هیچ ایرادی نیست، می‌گوید: «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»؛ کسی که انتصار بکند و انتقام

بگیرد بعد از این که به او ظلم شد، هیچ ایرادی به آن‌ها نیست. لذا توقع کرامت اخلاقی کسی نباید از کسی داشته باشد. لذا یک وقت است به خود او می‌گویند که: «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ»، یا «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ» (مانده: ۴۵)؛ این کفاره‌ای برای خود او است. این به خود شخص دارد گفته می‌شود، اما در نسبت این با دیگری اینطور است که «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ».

انتقام تا کجا مجاز است؟

البته این که «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» طبق همان بحث‌هایی که گفتیم عام‌هایی هستند که مخصصات خودشان را دارند. یعنی اینطور نیست که هر کس یک کاری کرد «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» (نحل: ۱۲۷) مثلاً کسی، کسی را قذف کرد؛ ناسزا گفت، یا تهمت جنسی زد. بگوید: «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ»، او هم به این تهمت جنسی بزند! اینقدر از این‌ها مجاز نیست. یک دایره‌ای دارد. مثلاً حتی در حد بد و بیراه گفتن اجازه داده شده است که «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ» خدا جهر به سوء را دوست ندارد مگر این که شخص مظلوم واقع شده باشد. یک سری درشتی کردن‌ها مجوز دارد اما نه هر چیزی! لذا باید رفت و پرسید در مقابل این کار باید این رفتار را می‌شود کرد یا خیر؟ در مقابل این حرکت، این حرکت را می‌شود انجام داد یا خیر؟ عقوبت این کار را می‌شود انجام داد یا نه؟ تمام این‌ها هم **تحت رهبری عقل** انجام می‌شود؛ (۲۰: ۱۶) ولی ما نحوه‌ی این انتقام‌ها را نمی‌دانیم و نمی‌دانیم داد خود را سر چه کسی بزنیم. الان ما دقیقاً نمی‌دانیم مشت خود را برای چه کسی گره کنیم. سر آمریکا می‌زنیم، سر خود هم می‌زنیم! سر گروه‌های خود هم می‌زنیم! سر کسی که کوچکترین اختلاف معرفتی هم با ما داشته باشد هم داد می‌زنیم! کلاً سر همه داد می‌زنیم! و آن موقع یکی از بحران‌های نظام را داریم تولید می‌کنیم که آن، فضاهاى دو قطبى است.

ضرورت ارتباط سطوح معرفتی مختلف در جامعه اسلامی

روایت‌های کتاب العشره را که شما نگاه می‌کنید روایت نسبت به بحث عامه حتی سنی‌ها دارد که: شما وقتی می‌خواهید با اهل تسنن برخورد کنید خیلی محترمانه برخورد کنید. در تشیع جنازه‌های آن‌ها هم بروید در مجالس آن‌ها شرکت کنید سر سفره‌های آن‌ها بنشینید. امانت‌های آن‌ها را به آن‌ها رد کنید. امانت‌داری کنید و همه‌ی این‌ها. این روایات یک نظام پیوندی را از درون تأمین می‌کنند. یک طور عنق گرفتن (مصافحه و دوستی) است که باید آن را در قرآن تبیین کرد. که قرآن در گشتن آدم‌ها با همدیگر چه تئوری‌ای می‌دهد؟ این که هم آن‌ها با هم باشند و هم اینطور نباشد که حزبی شدن منجر به گسست‌های اجتماعی نشود. این را قرآن تبیین می‌کند که چطور ممکن است که مثل قوم حضرت موسی **مشرب‌ها** مختلف شود «**قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ**» (بقره: ۶۰)؛ مشرب‌ها مختلف در بیاید و هر کدام هم نقیب خود را دارند، ولی گسست اجتماعی هم به وجود نیاید. چون که قطعاً **سطوح معرفتی مختلف** است؛ یعنی جامعه‌ای را نمی‌توانید ببینید که سطوح معرفتی نداشته باشد. هیچ موقع چنین چیزی نمی‌شود. در زمان ائمه هم مردم در سطوح معرفتی مختلف بودند، حتی توده‌ای از مردم بودند که اصلاً ولایت خود ائمه را قبول نداشتند. چیزی به نام ولایت ائمه را قبول نداشتند نه چیزهای دیگر. این‌ها توده و دسته‌ای هستند که اینطور هستند. می‌بینید که دستور دین به شیعیان به این سمت است که شما حتماً با این‌ها بچرخید، بگردید و ارتباط شما با آن‌ها طوری باشد که بگویند: «**هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ**». شما را ببینند بیندازند جلو و بگویند شما بایستید نماز بخوانید، ما پشت سر شما نماز می‌خوانیم. یک موقع است که یک نفر می‌خواهد بزند و ریشه‌ی چیزی را در بیاورد. اصلاً بحث سطوح معرفتی نیست. می‌خواهد یک چیزی را بکند و آن برخوردهای خاص خودش را می‌طلبد، ولی یک موقع است صرفاً گشتن با سطوح معرفتی مختلف است که این‌ها مشرب خود را داشته باشند و با سطوح معرفتی دیگر هم بگردند. اگر این نباشد جامعه تبدیل به گسست‌های اجتماعی می‌شود و قطب

قطب در آن تشکیل می‌شود و این قطب‌ها به جان همدیگر می‌افتد. دین این را نمی‌خواهد که قطب‌هایی تشکیل شود.

نحوه مقابله با گسست اجتماعی

باید انصافاً در قرآن به عنوان یک پروژه کار شود که تمام این شریعت‌ها و منہاج‌ها و فلان و این‌ها که ما قبول داریم که شرایع وجود دارد شریعت‌ها وجود دارد. این‌ها هستند، ولی چطور می‌شود که جامعه‌ای درست کرد که گسست اجتماعی نداشته باشد ولی افراد معارف خود را محفوظ نگه دارند؟ دین خود و شریعت خود را محفوظ نگه دارند. آیه‌ی ۵۲، سوره مؤمنون دارد که: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»؛ این امت یک امت واحد است. «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا»؛ آمدند کار را بین خود قطعه قطعه کردند و آن موقع شدند «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (همان: ۵۳)؛ هر کسی شد حزب و این حزب با چیزی که خودش دارد فرح و سرمست است. وگرنه آن چیزی که وجود دارد امت واحد است. یک ید واحد. (۱۳: ۲۳)

حالا بنشینید به عنوان یک کار سیاسی آن را تبیین کنید ببینید چه می‌شود؟ چه چیزی از دل معارف قرآن در می‌آید؟ چه چیزی را باید قبول کنیم؟ آیا ما باید با همه بگردیم؟ نباید بگردیم؟!...

به هر جهت در این آیات بحث قصاص و عفو، هر چیزی تحت رهبری عقل است. اگر عفو و صفح کسی باعث شد طرف مقابل پررو و گستاخ شود؛ این را شما در بازار می‌بینید که اگر به بعضی رو بدهی، می‌بینی گستاخانه‌تر برخورد می‌کند، چنین عفو و صفحی دیگر تحت رهبری عقل نیست. این جا را نداریم. کما این که در بعضی جاها ما داریم که شما راجع به دین خدا نمی‌خواهد رأفت کنید! «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نور: ۲)؛ شما اگر ایمان دارید، در دین خدا نسبت به این چیزها رأفت و رحمت نکنید.

برگردیم به سوره مبارکه مائده. همین تعبیری که شما راجع به قرآن دارید که قرآن هدیٰ للناس و هدیٰ للمتقین است هر دوی آن‌ها را داریم. جمع آن به چیست؟ به این که هدیٰ للناس برای همه است هدیٰ للمتقین، برای کسانی که می‌توانند استفاده کنند؛ یعنی کسانی که از قرآن استفاده می‌کنند. این‌ها هدایت بالفعل برای این‌ها است و هدایت کلی آن برای همه است.

این که بعضی‌ها هدایت نمی‌شوند یک سؤالی است در مسائل دینی این است که انبیاء که یکسره کار آن‌ها با معجزه گره خورده است؛ یعنی باید معجزه بیاورند چرا این قدر معجزه نمی‌آورند؟! این‌ها دلیل این که اینقدر معجزه نمی‌آورند، این است که این‌ها وقتی که می‌دانند نفر مقابل آن‌ها نورانیت پذیرش ندارد، چون یک نورانیتی لازم دارد. نورانیت پذیرش ندارد. این عنصر شفقت در آن‌ها مانع از مبالغه در اظهار حجت می‌شود. یکبار دیگر الفاظ خود را تکرار می‌کنم. **عناصر شفقت مانع از مبالغه در اظهار حجت می‌شود.** یعنی چه؟ یعنی شما ببینید، این شخص قبول نمی‌کند. دیدید در بحثی که با بعضی‌ها داریم یک دلیل می‌آوریم می‌فهمیم که این قبول نمی‌کند. می‌فهمیم که فهمیده اما نمی‌خواهد قبول کند! می‌خواهیم شخص را ضربه فنی کنیم یک دلیل دیگر می‌آوریم. آیه می‌آوریم. روایت می‌آوریم. چکار می‌کنیم در این فضا؟ شخص دارد به نکول کشیده می‌شود. شما وقتی که می‌بینی حرف تو را قبول نمی‌کند مبالغه در اظهار حجت فقط باعث می‌شود بر کدورت طرف مقابل اضافه شود. شما مدام داری حجت می‌آوری باز هم نه می‌گوید. آیه می‌آوری می‌گوید اصلاً حالا که اینطور شد آیه را هم قبول ندارم! لذا ببینید بحث شفقت در انبیاء خیلی عمیق است. دلسوزی نسبت به امت عمیق است. این که قرآن راجع به پیغمبر با این بیان می‌گوید: **«فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ»** (فاطر: ۸)؛ تو داری از سر حسرت جان می‌دهی نه از سر غیظ.

لذا در بحث خود انتقام‌ها شما می‌بینید امیرالمؤمنین راجع به وجود نازنین پیامبر اکرم یک بیان‌هایی دارد که حضرت این‌ها را رجم می‌کرد مثلاً یک تبهکار را رجم می‌کرد و برای او به نماز می‌ایستاد! دست خود را در آن یکی دست خود می‌گذاشت و سهم بیت‌المال را می‌داد. باد کردن

رگ نیست. انجام وظیفه است. این چیزی که می‌گویند رأفت و رحمت نداشته باشید نه این که کلاً یک آدم‌های... نه! این که در دین خدا مسامحه نکن که بخواهی دین خدا اجرا نشود. این‌ها عواطف کور است؛ یعنی عواطف بی‌عقلی است. این‌جا شما در دین مسامحه نکن! اگر از حقوق خودت می‌خواهی بگذاری، سر جای خود است. در دین مسامحه نکن! در دین هم که قرار نیست نسبت به شخص کسی غیظ کند. قرار است وظیفه‌ی خود را انجام دهد برای همین است که این‌ها در آوردن حجت برای شخص مبالغه نمی‌کنند.

داستان مولانا را در مثنوی در مورد حضرت موسی شنیده‌اید که موسی چوپان بوده، یک موقعی به دنبال گوسفند خود می‌گردد. گوسفند هم از دست او فرار می‌کند. بعد از مدتی آن را گیر می‌اندازد و بغل می‌کند. دست به سر آن می‌کشد و می‌گوید: حالا تو به ما رحم نکردی به خود هم رحم نمی‌کنی؟ دیدی عرق کردی و به خودت زحمت دادی! همان موقع وحی می‌رسد به ملائکه که این به درد پیغمبری می‌خورد. کسی که با گوسفند این‌طور است، ببینید نسبت به آدم‌ها چطور است؟! این که قلب کسی نسبت به آدم‌ها پر از شفقت باشد این شفقت عنوان خیلی جالبی است. شفقت یعنی دلسوزی، یعنی کسی که دل او برای مردم ریش می‌شود. مثل این که انسان نسبت به فرزند خود که وقتی کوچکترین انحرافی برای او پیش می‌آید، دل او ریش می‌شود، او هم نگران می‌شود و اقدام متناسب با این می‌کند. نه این که او را کتک بزند و به او آسیب برساند. انسان هیچ موقع فرزندش را نمی‌خواهد لت و پار کند. لذا عذاب و تعذیب در این بستر چیز دیگری است! یعنی شفقت و دوست داشتن واقعی مردم را دارد و آن موقع تعذیب می‌کند، کاملاً می‌فهمد دارد چکار می‌کند و لذا حرکت می‌شود یک حرکت عاقلانه. کار می‌شود از سر عقل. گاهی اوقات ضعف نفس‌ها را ما به پای عواطف می‌نویسیم! آدم ضعیف‌النفس را عاطفی می‌گوییم. آدمی که مرغ را جلوی او نمی‌شود کشت ولی از کنار فقر فقرا عبور می‌کند و برای او فرقی نمی‌کند این را می‌گویند

آدم عاطفی. این آدم عاطفی نیست. آدم ضعیف‌النفسی است. این آدم آدم ضعیف‌النفسی است که در این کارها شرکت نمی‌کند اما در آن کارها آدم عاطفی به نظر می‌آید!

رسیدن به این چیزها همان عدل و همان صراط مستقیمی است که «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ»؛ از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است. رسیدن به این روحیه که طرف سر جای خودش، کسی را تعذیب کند و دل او و base و بستر کار او یکسره شفقت به آدم‌ها باشد. از دین مایه نگذار! آن جایی که عاقلانه باشد کوتاه بیاید. اگر خلاف عقل باشد که شخص را دارد گستاخ می‌کند آن جا کوتاه نیاید و ببیند که تا کجا دارد پیش می‌آید و پا عقب می‌گذارد و پا جلو می‌گذارد آن‌ها تحت لوای عقل و به آن نورانیت ایمانی او باشد. رسیدن به این چیزها کار خیلی خیلی جدی می‌خواهد. حالا در این جا هم شما نگاه کنید.

همه ادیان در مسیر اسلام هستند

(۴۶) «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ».

این همان عبارت هدی للمتقینی است که راجع به قرآن داریم که در این جلسه عرض شد که عبارات به شدت دارد تکرار می‌شود که مدام راجع به قرآن، راجع به تورات، راجع به انجیل که این‌ها نور هستند. این‌ها یک مسیر هستند. اسلام یعنی همین یک مسیر. اینطور نیست که شما بگویید ادیان دیگر این‌ها اسلام نیستند! بلکه قرآن همه‌ی این‌ها را به نام اسلام اسم می‌گذارد. به شهادت همان آیه‌ی معروف «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) که گاهی اوقات این طرف و آن طرف هم می‌نویسند خیلی راحت هم گفته می‌شود این اسلام یعنی همین اسلامی که ما داریم! این آیه بیگانه است نسبت به این بحث! از آیه‌ی ۸۱ سوره مبارکه آل عمران بخوانیم، کاملاً این یک مسیر بودن تعیین می‌شود. «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ»؛ خدا از نبیین و پیامبران میثاق گرفته است. «لَمَّا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ» وقتی خدا به شما کتاب و حکمت داد. «ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ» از نبیین پیمان گرفته است که یک رسولی بیاید!

عنوان رسول با شئون ولایت گره خورده و عنوان اطاعت با عنوان رسول گره خورده

رسول، ولی مطاع است

این جا یک عنوانی است که خیلی مهم است. عنوان رسالت با عنوان نبوت فرق دارد. این را مقایسه کردیم و این که **عنوان رسالت** یک مقداری با **شئون ولایت** گره خورده است. فرق دارد با عنوان نبوت. عنوان رسالت که می بینید که هر وقت بخواهد این عنوان **اطاعت** را مطرح کند با عنوان رسول مطرح می کند. «اطيعوا اللهَ واطيعوا الرسولَ». عنوان رسول این عنوان رسالت برای همین است که در آیات غدیر هم دو جا است که خطاب به پیغمبر «یا ایها الرسول» است و هر دو در سوره مائده است: «یا ایها الرسولُ لا یحزنک...» و «یا ایها الرسولُ بَلِّغْ ما انزلَ الیکَ مِنْ رَبِّکَ...» این عنوان رسول با شئون ولایت گره می خورد. از نبیین پیمان گرفت وقتی کتاب و حکمت برای تو آمد و جاءکم رسول. رسول برای شما آمد که «مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ» که مصدق بود و پیمان گرفت. «تَتُؤْمِنُونَ بِهِ وَلَتَنْصُرَنَّهُ» شما ایمان بیاورید و او را نصرت کنید. «قَالَ أَوْفَرَزْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَزْنَا» خدا گفت: من الان پیمان گرفتم؟ اقرار کردید؟ این اصر و پیمان محکم مرا گرفتید؟ «قَالُوا أَفَرَزْنَا»؛ بله گرفتیم. «قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ نبیین آمدند. رسول که می آید دقیقاً مورد تأیید او قرار می دهند. دور او جمع می شوند. او را کمک می کنند. «فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَكَهْ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»؛ آیا غیر از دین خدا را می طلبند و حال این که آن چه که در آسمانها و زمین است، همه ی عالم اسلام آورده است. رجوع به یک بحث تکوینی. رجوع بحث تشریحی به یک بحث تکوینی که همه ی عالم اسلام آورده است. شما هم باید همینطور باشید «قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ...»؛ به پیغمبر می گوید بگو من ایمان آوردم به همه ی صحف انبیاء. «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ الْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيِّينَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛

هیچ فرقی بین این‌ها نیست. یعنی آدم احساس مس کند در یک مسیر دارد حرکت می‌کند. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ کسی که غیر از اسلام که مسیری است که همه آن را آوردند و به آن ابتغاء کند برود و بخواهد به این راه ابتغاء کند دیگر از او قبول نیست. الان همه‌ی عالم روی جریان اسلام افتاده است.

لذا این اصطلاح اسلام که ما می‌گوییم در مقابل مسیحیت و یهودیت و این‌ها است، نیست. این آیه واضح است که این نیست. بله! در زمان این حجت، اگر به او بی‌اعتنایی کرد و این به دستور همین «اخذ میثاق نبیین» پایبند نشده است که گفته شد «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» (آل عمران: ۸۱) لذا ما قبل از این که در آیات سوره مائده بحث ولایت و عدم ولاء یهودی‌ها و نصاری را ببینیم، خدا دارد تبیین می‌کند که این‌ها یک مسیر هستند. حرف آن‌ها یک چیز است. یک فکر دارند. حالا در این فضا است که ما داریم می‌گوییم.

شهادت به معنی اشراف داشتن بر اعمال است

در آیه ۴۸ سوره مائده را بیاورید. ولی پیغمبر، پیغمبر مهیمن است. شما ولایت این یهود و نصاری را قبول نکنید! نه این که یهودیت و مسیحیت چیز بدی است. این‌ها را ما خود آوردیم. یهود و نصاری را با یهودیت و مسیحیت تفاوت بگذارید. این‌ها را ما خود آوردیم. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ»؛ ما به تو کتاب دادیم که تصدیق کننده کتاب‌های قبل است ولی یک چیزی دارد که ما راجع به کتب دیگر نداریم و آن هیمنه‌ای این کتاب بر کتب دیگر دارد. هم پیغمبر آن هیمنه دارد همانطوری که در سوره نساء دارد، «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (۴۱) هر کدام یک شهیدی دارند. شهید یعنی شاهد بر اعمال. از اُمم هر کدام یک شهیدی دارند و شاهد بر همه‌ی این شهدا تو هستی. پیغمبر شاهد بر اعمال شهداء یعنی انبیاء است. شاهد بر اعمال انبیاء خود پیغمبر است و این هیمنه‌ی خود پیغمبر است. این جا هم شهود عمل است، می‌دانید که شهود در قیامت نشان از

اشراف دارد. یعنی کسی می‌خواهد شاهد بر اعمال کسی باشد باید اشراف داشته باشد. مثل فیلم سینمایی نیست که شاهد بر چیزی باشد. آن‌جا شهادت دادن، شهود بودن به معنی اشراف داشتن است. «وَمَهْمِيْمًا عَلَيْهِ» حالا که اینطور است، «فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ به آن‌چه که خدا نازل می‌کند بین آن‌ها تو حکم کن. «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»؛ و از اهواء آن‌ها تبعیت نکن، آن چیزی که تو را از حق جدا کند.

این جملات نسبت به پیغمبر دو تبیین می‌تواند داشته باشد. یا به قول علامه گفتن این جملاتی که هم در این آیه‌ی ۴۸ داریم و هم در آیه‌ی ۴۹ داریم که می‌گوید «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»؛ از هوای نفس آن‌ها پیروی نکن و «وَاحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»؛ بترس از این‌که بعد از آن نکند تو را به فتنه بندازند. این بیانات به قول ضرب‌المثلی که خود عرب‌ها دارند و البته ترک‌ها هم این ضرب‌المثل را دارند که «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارِكَ» که علامه هم در المیزان مدام می‌گویند که این من باب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارِكَ» است و ضرب‌المثل به این معنی است که: دخترم به تو می‌گویم، عروس خانم تو گوش کن همین که ما در فارسی می‌گوییم به در می‌گوییم که دیوار بشنود.^۱

یا من باب این است که به پیغمبر گفته می‌شود که بقیه متوجه شوند؛ چون که قرآن در مورد خود پیغمبر گفته است که: «وَلَوْ لَا أَنْ تُبْتِنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء: ۷۴). این دیگر اوج کار پیغمبر است. «وَلَوْ لَا أَنْ تُبْتِنَاكَ»؛ اگر ما تو را تثبیت نکرده بودیم، تازه با لو می‌آید یعنی حتماً تثبیت کردیم. محال است که تثبیت نکرده باشیم. «لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»؛ یعنی همه چیز را در حالت اکستریم آورده و در حالت افسیلونی به ما نشان می‌دهد. نزدیک می‌شد یک کوچکترین تمایلی فقط نسبت به آن‌ها پیدا شود؛ یعنی پیغمبر به تثبیت الهی، حتی نزدیک هم نشد که کوچک‌ترین تمایلی به آن سمت ایجاد بشود. «وَلَوْ لَا أَنْ تُبْتِنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ

شَيْئاً قَلِيلاً». رکون یعنی یک تمایل خیلی کم. به اندازه‌ی یک اپسیلون تو نزدیک می‌شدی، اگر تثبیت ما نبود. این یک تعبیر است.

یک تعبیر دیگر که این بحث هم برای خود مصحح دارد، این است که خدا بندگی انبیاء را خیلی به رخ می‌کشد؛ یعنی بنده بودن آنها را خیلی نشان می‌دهد. حتی گاهی آدم تعجب می‌کند که گفتن این چه ضرورتی داشت؟! که هم این از قول خود آنها گفته می‌شد هم از قول خدا گفته می‌شود. مثلاً عبارات شبیه این در قرآن دیدید که می‌گویند: ما که علم غیب نداریم اگر علم غیب داشتیم که یک کاری برای خودم دست و پا می‌کردم! «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ» (اعراف: ۱۸۸). بعد می‌بینی شخص آیه را که می‌بیند بهم می‌ریزد که خود آنها می‌گویند چه کسی می‌داند مرگ خود کجا اتفاق می‌افتد؟ ما که علم غیب نداریم! این را کسی می‌گوید که یک‌سره با وحی گره خورده است. وحی دیگر آخر علم غیب است، ولی خیلی ابراز این را ما داریم، هم از طرف خود آنها در قرآن و هم از طرف خدا نسبت به اینها؛ مثلاً حالا تو می‌خواهی قصه‌ی خود را تعریف کنی تعریف کن. به پیغمبر می‌گوید: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ» (آل عمران: ۴۴)؛ تو آن‌جا نبودی که اینطور شد. «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ» (قصص: ۴۴)؛ چرا می‌گوید تو آن‌جا نبودی؟! معلوم است که نبوده، اما حالا چه اصراری است به پیغمبر بگوید که تو آن‌جا نبودی؟! یا بعضی چیزها در قرآن است که آدم را به یکباره شوکه می‌کند. ابتدا به آدم می‌گوید فلان و فلان و بعد می‌گوید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» (آل عمران: ۱۲۸)؛ تو در این قضیه هیچ کاره هستی، یا در بحث هدایت می‌گوید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص: ۵۶)؛ هر کس را که تو بخواهی که هدایت نمی‌شود! «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي»؛ اظهار بندگی اینها خیلی زیاد است. ببینید این که اینقدر اظهار بندگی وجود دارد، این اوج کار پیغمبران است. چون که اگر کسی در روحیه‌ی او چنین چیزی وجود داشته باشد که بگوید: بخواهم عوض می‌کنم. بخواهم زیر و زبر می‌کنم. بخواهم اینطور می‌کنم. کار دست من است. کم قابلیت نداریم! اگر در کسی چنین روحیه‌ای وجود داشته باشد از

بندگی فروافتاده است. از بندگی خود فاصله گرفته است؛ برای همین شما گاهی مناجات‌ها را که می‌خوانید آدم پا به پای مناجات‌های امام سجاد می‌آید و بالاخره به این نتیجه می‌رسد که نه! ما دیگر این کارها را نکردیم. اینقدر هم ما گناه نکردیم! می‌بینید که یک طور تذلل و خاک‌ساری در آن وجود دارد که آدم کم می‌آورد که امام سجاد چکار کرده که اینقدر مناجات می‌کند؟! این‌ها مربوط به اظهار عبودیت است. اظهار عبودیت توسط خود آن‌ها و اعلام عبودیت خدا آن‌ها را.

همه درصدی از عصمت را دارند

این گزاره‌ها در این شبکه و نظام معرفتی که قرار می‌گیرد، اتفاقاً یک لطفی است برای کار انبیاء که خود را مورد خطاب قرار بدهند که آن جنبه‌ی عبودیت و بشری این‌ها حفظ شود که البته هیچ منافاتی هم با عصمت ندارد. ببینید بعضی‌ها این‌ها را می‌خواهند اینطور بگیرند که عصمتی در آن نباشد! نه! این عصمت که منافی تکلیف نیست. کسی که معصوم است به این معنا نیست که تکلیف ندارد. می‌تواند تکلیف داشته باشد ولی معصوم است. اصلاً طرف آن نمی‌رود. عرض کردیم که **ملکه‌ی عصمت** ملکه‌ای است که اگر در ما وجود نداشته باشد اصلاً نمی‌توانیم قبول کنیم که کامل آن در یک نفر وجود داشته باشد. در ما حتماً دو درصد یا سه درصدی باید وجود داشته باشد. بعضی از گناه‌ها است که ما اصلاً طرف آن نمی‌رویم. نه این که طرف آن نمی‌رویم اصلاً به آن فکر هم نمی‌کنیم؛ مثلاً اگر شیشه‌ی ماشینی پایین باشد اینطور نیست که در ذهن شما بیاید که من ضبط این را بدزدم. بعد با خود مبارزه می‌کنید. می‌گویید خوب نیست. یک بار هم شیشه‌ی ماشین خود ما پایین است. ضبط ما را می‌برند، بلکه اصلاً این به مخیله‌ی شما ممکن است خطور نکند. (البته واقعاً آدم باید دست به دامن خدا باشد. اگر فکر می‌کنیم که ما دیگر این کار را نمی‌کنیم. اگر این فکر را بکنیم یک باره می‌بینیم که وسوسه می‌شویم،) ولی دو سه درصد از گناه‌ها است که ما در آن معصوم هستیم. معصوم هستیم به این معنا که اصلاً خطا دور و بر ما نمی‌چرخد. در هفتاد یا هشتاد درصد گناه‌ها هم که ما داریم مبارزه می‌کنیم؛ یعنی جبهه‌ی جهاد اکبر است و ما داریم

مبارزه می‌کنیم بیست درصد آن را هم که داریم انجام می‌دهیم. حالا اگر آن هم بیش از بیست درصد نباشد! آن ملکه‌ی عصمت ملکه‌ای است که شخص اصلاً به ذهن او نمی‌رسد که گناه کند و همین‌طور زیاد می‌شود و برای یک نفر همین‌طور ممکن است ملکه عصمت زیاد شود و زیاد شود تا آن‌جا که دیگر به ذهن او نرسد که گناه کند. مثل این‌که به ذهن شما نمی‌رسد که بروید آشغال‌های سطل آشغال را بخورید، او هم به ذهنش نمی‌رسد که گناه کند. این دیگر رشد است.

صحنه‌ی جبهه‌ی جهاد اکبر به این معنا که: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) توبه کند و بعد دوباره شروع کند، دیگر فرد در این فضا نیست که باز دوباره گناه کند و باز شروع به توبه کند، او از این به بعد دارد رشد می‌کند.

ما همیشه در حالت شروع هستیم یعنی همیشه با یک شروع مجدد همراه است. زندگی آدم پر از گناه است و باز هم شب قدر می‌شود و باز هم محرم می‌شود. یک شروع مجدد، یک شروع دیگر، از ابتدا. در صورتی که برای یک عده قضیه از اول نیست. یعنی دوباره از یک جایی شروع می‌کنند و از آنجا با یک توبه‌ی الهی و رجوع الهی دارند در آن مسیر حرکت میکنند.

پس این هم که: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» یعنی در حقیقت دارد بقیه را متوجه می‌کند؛ چون این‌جا دارد مقدمات بحث حاکمیت و حکومت را مطرح می‌کند بحث ولایت که قالب اصلی سوره است. «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»؛ برای هر کدام از شما ما یک شریعت و یک منهج گذاشتیم. شریعه به قسمتی که شروع می‌شود می‌گویند. قسمت‌های بعد از آن را دیگر شریعه نمی‌گویند، منهج می‌گویند. برای هر کدام از شما ما شریعت و منهج گذاشتیم؛ یعنی هر کدام از شما داخل در شریعتی هستید که از این رود اصلی دین جدا شده است. همه‌ی آن برای همین رود اسلام و دین است که «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» (شوری: ۱۳)؛ برای شما از دین تشریح شده؛ یعنی آخر آن به رود بزرگ اسلام می‌رسد. «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» در حقیقت در حد یک سری نُسُک است. مناسک است. برای همین در قرآن داریم که: «مَنْسُكًا هُمْ نَاسِكُوهُ» (حج: ۶۷). در خطوط اصلی

نیست. در خطوط اصلی فکری نیست، حتی در حد خطوط کلی شریعت هم نیست. یعنی این که وقتی این منسک می گوید نماز بخوان، یا آن منسک هم می گوید نماز بخوان، هر دوی آن ها نماز دارند. تو نماز را اینطور بخوان و با این کیفیت بخوان! تو هم نماز بخوان و اینطوری نیست که آن ها دعا داشتند و ما الان نماز داریم. شما می دانید که حضرت عیسی هم همان اول نماز را بیان می کند. زکات را بیان می کند، حضرت موسی این را بیان می کند که: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴)؛ به حضرت موسی می گویند که تو اقامه نماز بکن. حضرت عیسی می گویند که من به صلاه و زکاه امر شدم، «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم: ۳۱) یعنی نماز داشتند، نه این که یک سری مناجات همینطوری برای خود داشته باشند! نماز در قالب یک شریعتی داشتند که اینطور نبوده است. در این حد تفاوت ها وجود دارد.

شریعت شاخص میزان انحراف انسان

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» که این شریعت را شریعت که می گویند بخاطر این که نقطه ی شروع هم است. چیز خیلی مهم بحث شریعت که الان خیلی وقت ها فراموش هم می شود، این است که اولاً شریعت حدود الله است، برای همین است که مرتب در قرآن می خوانیم که: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ»^۲. این ها حدود خدا است. یک مثالی بزنم که مثال خوبی است. به این کنار جاده ها، ظاهراً پلیس ها به آن می گویند خط بوق. اگر کسی در صراط مستقیم فرمان او کج شود، کمی که کج شود آدم متوجه نمی شود ولی قطعاً و جزماً به خط بوقی که آن حدود الله است برخورد می کند؛ یعنی حتماً به جایی می رسد که روی شریعت خود را نشان می دهد. یعنی می بیند نسبت او با بحث نماز اینطور شد، نسبت او با مال حلال و حرام فلان طور شد. نسبت او با نامحرم چنین شد. می بینید که غیر ممکن است که کسی یک مسیر اشتباهی را برود و خدا هیچ علامتی برای او نگذارد. این به حدود الله برخورد می کند. می بیند دارد سر چیزهای شریعت مسامحه

می‌کند. از این جهت شریعت چیز بسیار مهمی است. از آن طرف هم نقطه‌های شروع، شریعت است.

راه رسیدن به یقین فقط عبادت است

شما ببینید یک نفر را با همین شریعت‌ها می‌شود وارد بحث دین کرد؛ یعنی شما می‌گویید نماز بخوان! قرآن بخوان! این‌ها را اجرا کن! و این یقین‌ها از عبادت‌هایی به دست می‌آید که قرآن هم می‌گوید: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: ۹۹)؛ یعنی اگر کسی بخواهد به یقین برسد هر چقدر هم برهان بیاورد به یقین نمی‌رسد. آن یقین‌های بدرد بخور! چرا ائمه سفارش به طول سجده کردند که سجده زیاد بکنید. شما که می‌بینید این قدر در روایات دارد «اعینونی اعینونی»؛ که ما را کمک کنید؛ یعنی می‌گویند: باشد من یک کاری برای شما می‌کنم، اما شما هم زیاد سجده کن تا من هم بتوانم یک کاری برای شما بکنم. شما لا اقل حساب باز کن تا حساب شما برنده شود. شما زیاد سجده کن تا من کمک کنم. شما به من کمک کن تا من هم بتوان در حق تو کاری بکنم. راه رسیدن به یقین از طریق همین چیزها است. از این بعد آن هم بسیار حائز اهمیت است، همین چیزهایی که شریعت است، ظواهر است، گاهی اوقات نام آن را اینطور می‌گذاریم. ظواهری که پشت سر آن باطن است. اگر کسی زیاد سجده کند، زیاد نماز بخواند، زیاد مناجات کند، همه‌ی این کارها ما را به یقین می‌رساند. بعد هم این آیه «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» بعضی‌ها از همین آیه چنین تفسیرهایی کردند که وقتی به یقین رسید دیگر آن‌جا حقیقت است. از آن‌جا دیگر طریقت نیست و دیگر شریعت لازم نیست. شریعت فقط برای شروع است و این‌ها همه برای این بود که شما به حقیقت برسید. حالا که به حقیقت رسیدی دیگر چه شریعتی؟! این‌ها هم حرف بی‌پوده است. البته ما دو نوع «حتی» داریم. یک حتی به معنای غایت داریم که مقدمات خود را رها می‌کند مثلاً می‌گوید آقا شما از این‌جا تا قم برو. تا قم برو یعنی وقتی میرسی به قم تمام این مسافت از بین رفته است. دیگر به قم رسیدی. یک موقع است که فایده است یعنی آن معلول

این است. فایده‌ی مترتب بر این را دارد می‌گوید؛ مثل این که من به شما بگویم دو مقدمات استدلال را کنار یکدیگر بگذار تا نتیجه بگیری. حالا اگر شما مقدمتین را کنار هم بگذاری و تا نتیجه گرفتی، مقدمتین را انکار کنی، به محض انکار مقدمتین باز هم آن نتیجه از بین می‌رود. چون این معلول آن علت است؛ یعنی مادامی که شما اهل عبودیت هستی به یقین می‌رسی. به محض این که عبودیت خود را کنار گذاشتی یقین هم سر جای خود برمی‌گردد. این مثل این می‌ماند که شما از پله‌های نردبان بالا بروی و روی پله‌ای که ایستادی دیدی تو که وسیع شد نردبان را بیندازی. همان لحظه شما صعود می‌کنی. تفاوت این‌ها را چه کسی می‌گوید؟ خود قرآن. خود قرآن مکرر دستور آن به عبودیت است: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ»^۳ چون عبودیت خدا عبودیت خدا است. ما خیلی به دوستان می‌گوییم وقتی قرآن مدام به ما می‌گوید که عبادت کنید، عبادت کنید منظور از عبادت همین **عبادت‌های رسمی دینی** را می‌گویند. نه این که عبادت به جز خدمت به خلق نیست و آن‌ها را زیاد بکنیم و این‌ها. منظور این است که این کارها را زیاد کنید که متأسفانه این کارها کم شده است. حتی در قشرهای طلبه، این‌ها کم شده است. کم عبادت می‌کنند، کم نماز می‌خوانند، گاهی اوقات نافله نمی‌خوانیم، نماز مستحبی دیگر نمی‌خوانیم. کلاً اینطور شرایع ما یک مقداری اینطور است.

(۴۸): «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»؛ اگر خدا می‌خواست شما را امت واحد قرار می‌داد. معلوم است که خدا به جهت شریعت نمی‌خواهد امت واحد قرار بدهد. این مسیر، مسیری بود که باید با شرایع مختلف پیش می‌رفت. «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»؛ این را زمینه‌ی امتحان بدانید کسی این را وسیله‌ی تفاخر نداند.

سؤال: این‌جا در بحث امت که مطرح شده، امت ما و یهودی‌ها و مسیحی‌ها، ما سه امت مختلف هستیم اما خود مسلمان‌ها می‌گویند جعلناکم امه واحده...

جواب: بله. می‌گویند: «هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (انبیاء: ۹۲)

سؤال: امت یعنی این که حول شریعت تشکیل می شود؟

جواب: بله! این من باب شریعت است یعنی از بحث شریعت بودن خدا می خواهد شما امت های مختلف شوید و امت امام لازم دارد. امام شما این است امام آنها این است. امامها با هم فرق دارند. از جهت شریعت بله، اما از جهت دین نه! شما امت های مختلف نبودید، یک امت هستید ولی از جهت شریعت خدا می خواست که شما واحد نباشید. «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»؛ خدا این را به عنوان صحنه امتحان گذاشته، پس بیایید در خیرات و حالا که راه معلوم است شروع کنید همت کنید هجرت کنید سرعت بگیرید سبقت بگیرید. این عناوینی است که دارد. یعنی تا کسی هجرت نکند، تا مسافر الی الله نشود اصلاً بحث سرعت مطرح نیست. کسی که بایستد که اصلاً سرعت ندارد. هجرت باطنی که شروع می شود یعنی می خواهد یک سیر الی الله را به صورت باطنی طی کند این می شود آدم مهاجر. این آیه که: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» (نساء: ۱۰۰) این درست است که این آیه در فضای جنگ نازل شده ولی شما عنوان هجرت را نگاه نکنید و تطبیقات ائمه روی این آیه را نگاه کنید که وقتی زراره پسر خود عبیدالله بن زراره را فرستاده بود ببیند بعد از امام صادق، امام کیست؟ زراره در حاشیه ی مدینه بود. می خواست بداند امام بعدی عبدالله افطح است یا امام موسی بن جعفر است. پسر او می رود، تحقیق می کند و می آید، زراره به رحمت خدا رفته بوده است. به امام موسی بن جعفر می گویند که زراره رفته بود و برگشته بود و نرسیده بود، حضرت این آیه را می فرمایند که: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ کسی که مهاجر است به سمت خدا و رسول و مرگ او را بگیرد، اجر او گردن خدا است. این هایی که دارد که: «فَمَنْ غَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (شوری: ۴۰) یعنی دیگر نمی توانم بگویم چقدر اجر دارد! بعضی ها را هم می گویند که اگر فلان کار را بکنید دو درخت می گیرید. بعضی وقت ها دیگر بحث این نیست. مثلاً

می‌گویند نماز شب بخوانی «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سجده: ۱۷)؛ خدا چه نور چشمی برای این گذاشته؟ هیچ کس نمی‌داند. یک حالت ابهامی در آن وجود دارد.

- فرمودید شریعت یعنی حدود الهی. تفاوت شریعت و دین چیست؟

- اجمالاً برای این که سؤال شما بی جواب نماند دین آن مسیر اصلی است که همه‌ی انبیاء آوردند. اصلاً عنوان دین این است. انبیاء همه یک چیز آوردند و آن هم اسلام است. این خلاصه‌ی همه‌ی آن بحث است.

پس ببیند الان مهاجر بر حسب ظاهر عبیدالله است اما مهاجر را به زراره می‌گویند. زراره دنبال این است که ولیّ زمان را بشناسد و تکلیف الان خود را مشخص کند که می‌خواهد چکار کند. لذا او مهاجر است. کسی که مهاجرت کند و سیر الی‌الله خود را شروع کند ابتدای آن می‌رسد به: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (آل عمران: ۱۳۳)؛ سرعت بگیرید. بعد از آن خود را در کنار دیگران می‌بیند: و بحث «فَاسْتَبِقُوا»^۴ «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (مائده: ۴۸) سبقت است. این استباق در خیر استباق مثبت است. یعنی همه در این مسیر دارند حرکت می‌کنند و اگر بقیه عالم هستند شما اعلم شوید. اگر بقیه باتقوا هستند شما اتقی باش. استباق یعنی یک طوری شما نگاه می‌کنید به طرف دیگری که او هم دارد مسیر خیر را می‌رود. نه این که به یک پول‌داری نگاه کنی که در دست او مقدار زیادی پول است که حالا معلوم نیست این برای او خیر است یا خیر نیست. خیر بودن این معلوم نیست! ممکن است خیر باشد ممکن هم است که خیر نباشد، لذا به او نگاه می‌کنی، ولی حتی غبطه هم نمی‌خوری.

بعضی‌ها را می‌بینی که وقتی به بالای شهر تهران می‌روند و خانه‌های آنجا را می‌بینند از سر حسادت نمی‌توانند بگویند که چه خانه‌ی زیبایی! این را نمی‌گویند، می‌گویند چکار می‌کنند در این خانه‌ها؟ این‌ها چه نیازی دارند؟ این حسادت است. پول‌ها را این‌ها از کجا می‌آورند؟ یکبار که خانه را دیدی لذت ببر و بگو چه خانه‌ی زیبایی!

در حالی که حتی غبطه‌ی به این‌ها هم معنا ندارد که مثلاً ای کاش من هم داشتم. این هم معنا ندارد. نه این که حسادت نکنیم ولی غبطه بخوریم که همین نعمت هم از دست ما گرفته نشود. نه! کاری به آن هم نداریم. خودِ غبطه خوردن آن هم اینجا خیلی معنایی ندارد. ولی چیزی که خیر شد؛ یعنی افتادیم در مسیر خیر، اینجا است که نگاه کردن به بقیه و استباق، خیلی عنوان جالبی است یعنی خیلی عنوانی انسانی است. یعنی شما نگاه می‌کنید به یک نفر دیگر می‌بینید که آقای بهجت مثلاً در خیر آنجا است. بدو تا بررسی. چه اشکالی دارد؟ بدو که جلو بزنی. عنوان استباق این‌جا مطرح می‌شود و آن موقع هیچ تزاحمی هم ندارد؛ چون که راه خیر است. راه خیر هیچ تزاحمی در آن ندارد. برای همین گفتند اگر انبیاء با همدیگر جمع شوند هیچ مشکلی برای آن‌ها به وجود نمی‌آید. چرا؟ برای این که اولاً عاقل هستند، یک نفر را امام خود می‌گذارند. او می‌شود سید المرسلین. همه هم برای هم می‌شوند مأموم. همه هم حرف امام را گوش می‌کنند و همه یک راه را می‌روند و متواضع هم هستند. الان شما فرض بکنید که همه‌ی شما متواضع هستید. هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید. حالا دو آدم متکبر هم این‌جا باشند، مشکل به وجود می‌آید چون که بالاخره صدر مجلس یک‌جا است. این است که دو آدم متکبر با هم نمی‌سازند، ولی هزاران آدم متواضع با هم می‌سازند. در این مسیر می‌شود:

(۴۸): «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ این که خدا خبر می‌دهد به آن چیزی که شما در آن اختلاف می‌کردید. یک روزی است که تمام اختلافات باید حل شود. حتی اختلافات ممدوح، اختلاف فتاوی، اختلاف فهم‌ها. اختلافاتی که در این دنیا ایراد ندارد. یک روزی است که روز آشکار شدن حق است و همه چیز در آن آشکار می‌شود. ما هر دو داریم نفیض هم می‌گوییم. نمی‌شود که هم من درست بگویم هم شما درست بگویی. یک روزی باید مشخص شود که من درست می‌گویم یا شما درست می‌گویی. آقای فلان درست می‌گفت یا فلان آقا درست می‌گفت. آن‌جا دیگر روز حل اختلاف است. یک عده هم که به قول قرآن از سر

حسد و این حرف‌ها می‌گفت «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» (جائیه: ۱۷)؛ اختلاف بعد از علم بوده است آن‌ها هم که حل اختلاف آن‌ها به عذاب و این‌ها است. حتی اختلاف‌های قبل از علم هم حتی آن‌هایی که اشکالی در این دنیا ندارد، باید یک روزی حل و فصل شود و آن روز قیامت است که بالاخره معلوم می‌شود حق با چه کسی بوده است.

تبعیت از بعضی از دین سر از نفاق در می‌آورد

(۴۹): «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»

«وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ و این که حکم کن به آنچه خدا نازل کرده است «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»؛ و از هوای نفس آن‌ها پیروی نکن. «وَاحْذَرْهُمْ»؛ و بترس. مبدا که تو را از بخشی از آن «بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»؛ نه از همه‌ی آن، از بعضی از آن هم تو را منحرف نکنند. مبدا که تو را منحرف کنند. کل دین لازم است و گرنه «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (نساء: ۱۵۰) اگر کسی این کار را بکند یعنی بخش‌هایی از دین را انتخاب کند، معلوم است مسیر خود را دارد می‌رود فقط در مسیر خود با بخش‌هایی از دین تقاطع‌هایی پیدا کرده است. در مسیر خود با دین تقاطع‌هایی پیدا کرده است و این دین نیست. دین کل آن دین است. یک موقع‌هایی است که من باب ضعف نفس ضعف اعتقاد و ایمان یک جاهایی آدم خطا می‌کند و این‌ها، ولی یک موقع است که ما می‌گوییم من می‌نشینم و دین را بررسی می‌کنم که این را قبول کنم و آن را قبول نکنم. اینطور که اصلاً دین نیست. شما سر سفره‌ی خود هستی. با ذائقه خودت داری چیزی را انتخاب می‌کنی، پس معلوم است تو دین نداری. دین آن موقع است که شما همه‌ی آن را انتخاب می‌کنی و گرنه سر از نفاق در می‌آوری. در همان آیات منافقین همین را داری که «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۵۰)؛ یک راه‌های بین این را دارد می‌رود. یعنی یک راهی را می‌رود که خودش هم نمی‌داند. بعد از آن هم می‌گوید: «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى

هؤلاء؟» نمی‌داند این طرف است یا آن طرف است؟ دین‌دار است یا دین ندارد. این امواج اتفاقاً او را بیشتر آزار می‌دهد. اگر کسی خودش را روی دین پرت بکند، اتفاقاً وضعیت این به مراتب آرام‌تر است این به مراتب راحت‌تر است. از کسی که هم خود را در دین انداخته است و هم به یک جای دیگری وابسته است، یک مثال در ذهن من آمده بود شاید مثال بدی نباشد برای آن‌هایی که پارک آبی رفتند شاید مثال خوبی باشد. این پارک آبی که ما خیلی کوچک‌تر که بودیم رفتیم در آن‌جا استخر موج دارد که موج تولید می‌کند کنار آن هم یک دستگیره‌هایی دارد. ما در همان ابتدا رفتیم و این دستگیره‌ها را گرفتیم این امواج ما را به دیواره‌ی استخر می‌کوبید. واقعاً می‌کوبید. حالا ما خودمان شنا هم بلد هستیم اما هوس کرده بودیم آن‌جا را بگیریم. بعداً فهمیدیم سخت بود. بعد از آن گفتیم برویم وسط موج‌ها ببینیم این وسط چطور است وقتی حاشیه‌ی آن اینطور است. وسط آن هم رفتیم دیدیم که هیچ خبری نیست. فقط بالا و پایین می‌رویم. با موج بالا می‌رویم و با موج هم پایین می‌آییم. به آن کسی که دیواره را گرفته بود داشت اذیت می‌شد مدام به او می‌گفتیم بیا اینجا. داشت وحشت می‌کرد از این‌که وقتی دیواره را گرفته و اینقدر اذیت می‌شود پس اگر به داخل بیاید حتماً می‌میرد! در حالی که وسط آن هیچ خبری نبود با موج بالا می‌رفتی و پایین می‌آمدی. همین! بیشتر از این هم نبود. این می‌شود وسط دین. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» (حج: ۱۱) حرف یعنی حاشیه. به حاشیه می‌رود و می‌خواهد خدا را بپرستد و خود را ویران می‌کند. اصلاً تکلیف خود را نمی‌داند چیست؟! من دین دارم یا دین ندارم؟ روحیه‌ی خود را باید با چه روحیه‌ای تنظیم کنم؟ خود را با چه کسانی باید تنظیم کنم؟ با چه کسانی خود را باید هماهنگ کنم؟ بیچاره می‌شود ولی وقتی وسط دین فقط بالا و پایین می‌رود. هر چه گفتند باید انجام دهد. خیلی خیلی به مراتب از همه جهت راحت‌تر از حاشیه‌های دین است. در آن حاشیه، اتفاقاً سخت‌تر است.

باز یک روایت داستانی است که به پیغمبر گفته بودند کوه را می‌بینی گفت بله! گفتند برو بخور! پیغمبران که مثل ما بهانه نمی‌آورند، رفتند جلو. می‌گفتند هر چقدر به این کوه نزدیک می‌شدند این کوه کوچک می‌شد. برعکس همه‌ی قوانین فیزیکی. در پایان به اندازه‌ی یک تکه سنگ شد. پیغمبر آن را در دست گرفت و در دهان گذاشتند و دیدند مثل یک لقمه‌ی شیرین بود. بعد از آن خدا وحی می‌کند که این کوه اطاعت من بود. از دور اینطور دیده می‌شد. خیلی پرهیمنه، ولی همین که نزدیک آن می‌شوی می‌بینی کلاً یک لقمه‌ی شیرین بود. اینطور دین‌داری خیلی لذت‌بخش‌تر است تا دین‌داری در حاشیه. «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُ»؛ این‌هایی که تولی می‌کنند و قبول نمی‌کنند می‌چرخند و رو بر می‌گردانند بدان که: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصَيِّبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ»؛ خدا می‌خواهد آن‌ها را به بعضی از گناهان خودشان بگیرد. به بعضی از گناهان آن‌ها. چون که لزومی ندارد که خدا آدم‌ها را به بعضی از گناهان آن‌ها بگیرد. چون که خدا: «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مائده: ۱۵) است. «یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر» خدا کثیری از گناهان را می‌بخشد. با همین بعض خود می‌بینید این بعض باعث می‌شود که «بَعْضٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» را قبول نمی‌کند. این مضمون روایات ما است که شما اگر قدم اینطوری به سمت خلاف بگذاری، می‌بینی که از آن طرف داری نسبت به بعضی چیزها داری شل می‌شوی. بعضی از ذنوب شما دارد اثر آن را می‌گذارد که از «بَعْضٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» داری فاصله می‌گیری.

جاهلیتی که با نماز خواندن هم سازگار است!

در همین سوره مائده اگر خاطر شما باشد و بروید رجوع کنید در این بحث قساوت قلب برای آنجایی است که در حقیقت: «وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»؛ بهره‌ای از آن‌چه متذکر شده اگر به نسیان و فراموشی کشیده شود خود آن موجب قساوت قلب می‌شود. «وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»

آیه ۵۱ بحث جاهلیت است که آن نقطه حلقه‌ی آخرِ گره به بحث ولایت است. آیات ۵۱ به بعد آیات تصریحی است به بحث ولایت است که عنوان جاهلیت اگر در قرآن درست فهمیده شود حتی

خود محتوای دین درست فهمیده می‌شود که این که می‌بینید اسلام بعد از دوره‌ی جاهلیت است، این جاهلیت چیست؟ این عنوان جاهلیت با لغت‌شناسی که وجود دارد چیست که می‌گویند اسلام در دوره‌ی جاهلیت آمده است و بعد از دوره‌ی پیغمبر به دوره‌ی جاهلیت رسید؟ «ارْتَدَّ النَّاسُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» باز دوباره جاهلیت شد. باز دوباره در زمان امام حسین شد جاهلیت. ما فکر می‌کنیم بعد از زمان امام حسین همینطور هیئت‌ها تشکیل شده و سینه می‌زنند. اصلاً اینطور نبود! دوره‌ای بود که دوباره برگشتند به جاهلیت. همان دوره بود که گفتند: «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ یعنی باز دوباره رسید به جاهلیت. یعنی دوره‌ای که امام سجاد می‌گفتند بیست نفر هم در مدینه ما را دوست نداشتند. نه این که شیعه بودند یا پا به رکاب! کلاً در مدینه بیست نفر هم ما را دوست نداشتند. اینطور رسید به دوره‌ی جاهلیت. این جاهلیتی که با پنج وعده نماز سازگار است. با تمام مراسم‌های دینی سازگار است. این عنوان جاهلیت است. همین آیه ۵۰ را حضرت صدیقه در مقابل خلیفه‌ی اول اقامه می‌کند: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ» این حکم جاهلی کردن و جاهلیت است که بسیار بحث مهمی در قرآن است.

صلوات!

۱. ظاهراً معادل همین را ترک‌ها دارند. یکی به من گفت که ما دقیقاً همین را داریم و برای من هم ضرب‌المثل آن را هم گفت.
 ۲. (بقره: ۲۲۹ و ۱۸۶ و ۲۳۰)؛ (طلاق: ۱)؛ (نساء: ۱۳)؛ (مجادله: ۴).
 ۳. (مائده: ۱۱۷)؛ (نحل: ۳۶)؛ (هود: ۵۰ و ۶۱)؛ (نمل: ۴۵)؛ (اعراف: ۸۵)؛ (نوح: ۳)؛ (مؤمنون: ۳۲) و ...
 ۴. (بقره: ۱۴۸)؛ (یس: ۶۶).